



اگر کسی در راه رفتن به جای پاها از دست‌های خود استفاده کند، جهان را چگونه می‌بیند؟
قهرمان رمان طبل حلبی، اثر گونتر گراس، به چنین آزمایشی دست می‌زند. او به دنیا و مردم آن از زاویه‌ای نگاه می‌کند که در نظر نخست غیرهادی می‌نماید - و این، همان شیوه‌ای است که نویسنده در بسیاری از آثارش به کار می‌برد. اما نویسنده طبل حلبی کیست و سبب شهرتش چیست؟

گونتر گراس در شانزدهم اکتبر ۱۹۲۷ از پدری آلمانی و مادری لهستانی در دانزیگ زاده شد. هلاکت گراس به زادگاهش در بسیاری از آثار وی منعکس است؛ نه تنها در شعرها و نمایشنامه‌های او، بلکه در رمان‌های معروفش نیز بارها از محیط ساده این بندر سخن به میان می‌آید. گراس هفده ساله بود که مأموران نازی او را از کلاس درس بیرون کشیدند و به جبهه جنگ فرستادند؛ وی اندکی بعد به زندان متفقین افتاد. اگر چه دوران زندان بیش از یک سال نپایید، اما پس از آن گراس دیگر خانه و سامانی نداشت: متفقین زادگاهش را طبق قرارداد ویژه‌ای به لهستانی‌ها واگذار کرده بودند.

گراس برای آنکه بتواند زندگی خود را تأمین کند، ناگزیر بود به کارهای گوناگونی بپردازد؛ زمانی دستیار کشاورزان و مدتی راهنمای کوهنوردان بود نزدیک یک سال هم در یک کارخانه تهیه مواد شیمیایی کار کرد.

گراس در ۱۹۴۹ به دوسلدرف رفت و در آکادمی هنرهای زیبای آن در رشتهٔ پیکره‌سازی و گرافیک به تحصیل پرداخت. او پس از پایان تحصیل، در برلین اقامت گزید و در آنجا دست به انتشار آثارش زد. از آن شمار باید از نخستین مجموعهٔ شعر او، یعنی امتیازات مرغان باد، نام برد. گراس در ۱۹۷۵ به پاریس رفت و در آنجا در مدتی کوتاه نمایشنامه‌های عمو، عمو و هنوز تا بوفالوده دقیقه راه است را نوشت. این دو نمایشنامه - که در آنها کم و بیش تأثیر اوژن یونسکو را می‌توان یافت - بدان سبب که فاقد انسجام لازم هستند، شهرت زیادی نیافتند. اما اندکی نگذشت که نویسندهٔ هوشمند آلمانی رمان معروف خود طبل حلبی را در پاریس به پایان رساند (۱۹۵۹).

پس از طبل حلبی منتقدان ادبی کنجکاو بودند که گراس چه راهی را انتخاب می‌کند: به مسیر پیشین خود ادامه می‌دهد یا راه جدیدی را بر می‌گزیند؟ داستان بلند موش و گربه (۱۹۶۱) نشان داد که گراس سر آن ندارد که شیوهٔ گذشته را رها کند (قهرمان موش و گربه هم شخصیت مضحکی است که سیب آدم او سبب ریشخند اطرفیانش می‌شود).

گراس در ۱۹۶۲ نمایشنامه‌های سیل و آشپزهای بدجنس را نوشت و یک سال بعد رمان سال‌های سگی را انتشار داد. این کتاب اثری است دربارهٔ دوران حکومت نازی‌ها در آلمان و رویدادهای سال‌های بین ۱۹۳۳ و ۱۹۴۵.

گراس در ۱۹۶۶ نمایشنامهٔ عوام برای قیام تمرین می‌کنند را نوشت که موضوع آن در قیام کارگران آلمانی در برلین شرقی است این قیام که در روز هفدهم ژوئن ۱۹۵۳ روی داد و به وسیلهٔ حکومت آلمان شرقی (پیشین) و به یاری تانک‌های روسی سرکوب شد، تأثیر دردناکی در روحیهٔ اهالی برلین گذاشت.

قهرمان نمایشنامهٔ گراس (برتولت برشت) مدیر تئاتری است که هنگام قیام مردم سرگرم تمرین نمایشنامه‌ای از شکسپیر است. او شخصیت سرشناسی است که اگر چه سال‌هاست که از تغییر نظام اجتماعی و حمایت از طبقهٔ محروم سخن می‌راند، اما به هنگام عمل از کمک به کارگران سرباز می‌زند و آنان را با سرنوشت خویش تنها می‌گذارد.

در پایان دههٔ شصت و در دههٔ بعد از آن، گراس چند رمان مهم انتشار داد که سبب تثبیت شهرت وی شدند. این رمان‌ها عبارتند از: بی‌حسی موضعی (۱۹۶۹)، از دفتر خاطرات یک حلزون (۱۹۷۳)، سفره ماهی (۱۹۷۷) و دیدار در تلگته (۱۹۷۹). با وجود این، باید گفت که مشهورترین اثر گراس هنوز هم رمان طبل حلبی است. ما به همین دلیل این اثر را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

اسکار، قهرمان رمان، در سه سالگی تصمیم می‌گیرد که دیگر قد نکشد! - و همین کار را هم

می‌کند. بنابراین، او آدم کوتاه قامتی باقی می‌ماند که فقط نود و چهار سانتیمتر است و به گفته خودش «دنیا را تنها از زیر می‌بیند».

کتاب که شامل شرح خاطرات این موجود بی‌نظیر است، سال‌های بین ۱۹۰۰ و ۱۹۵۴ را در بر می‌گیرد و محل آن دانزیگ (پیش از پایان جنگ جهانی دوم) و دوسلدرف (پس از ۱۹۴۵) است.

اسکار هنگام نوشتن خاطرات خود - یعنی در سال ۱۹۵۲ - جوانی است بیست و هشت ساله که در یک آسایشگاه روانی به سر می‌برد. او از سه سالگی به بیماری شگفتی دچار است، یعنی تصور می‌کند که با نواختن طبلی که همیشه همراه اوست، می‌تواند اندیشه‌ها و احساسات خود را بیان کند و آنها را به دیگران منتقل نماید.

داستان اسکار با شرحی دربارهٔ مادر بزرگش آغاز می‌شود که زنی روستایی است و دامن‌های فراخ او نه تنها برای پدر بزرگ - که تحت تعقیب مأموران دولتی است -، بلکه برای خود او نیز مدت‌ها پناهگاه مناسبی بوده است. بعد، از خاطرات کودکی و نوجوانی سخن به میان می‌آید و روابط مشکوک اعضای خانواده با اطرافیان؛ از آن‌ها، رابطهٔ مادر اسکار با افسری لهستانی.

اسکار که کودکی سرکش و تربیت‌ناپذیر است، غالباً از مدرسه می‌گریزد. او خواندن و نوشتن را نزد زن همسایه می‌آموزد؛ میزان معلوماتش نیز از مرز کتاب «زندگی‌نامهٔ راسپوتین» فراتر نمی‌رود.

پس از جنگ، اسکار از دانزیگ به دوسلدرف می‌رود و در آنجا به عنوان «مدل نقاشی» در آکادمی هنرهای زیبا به کار مشغول می‌شود و سپس به نواختن جاز در کلوپ‌های شبانه می‌پردازد. اما در اینجا تمایل بیش از حد او نسبت به زنان دشواری دیگری برایش پدید می‌آورد: هنگامی که قصد تجاوز به پرستار جوانی را دارد، او را دستگیر می‌کنند و به آسایشگاه روانی تحویل می‌دهند.

طبل حلبی یک کتاب استثنایی است. گراس با این اثر نه تنها به عنوان یکی از هوشمندترین نویسندگان امروز آلمان به شمار می‌آید، بلکه به آن دسته از هنرمندان اروپایی تعلق دارد که در زمانی اندک شهرت جهانی یافته‌اند. بنابراین، جای تردید نیست که جوایز متعددی که گراس تاکنون دریافت داشته، تا حد زیادی مرهون این کتاب است. از شمار این جوایز یکی هم «جایزهٔ بهترین کتاب خارجی سال» بود که در ۱۹۶۲ از سوی منتقدان ادبی فرانسوی به گراس داده شد. حتی تنی چند از ایشان گامی فراتر رفتند و طبل حلبی را بهترین رمان اروپایی پس از جنگ نامیدند. اگر در این ادعا مبالغه نیز شده باشد، باز یک نکته مسلم است: طبل حلبی کتابی است در نوع خود بی‌نظیر؛ به ویژه قهرمان آن موجودی بسیار شگفت است.

ERSTES KAPITEL

“Warum erst jetzt?” sagte jemand, der nicht ich bin. Weil Mutter mir immer wieder... Weil ich wie damals, als der Schrei überm Wasser lag, schreien wollte, aber nicht konnte... Weil die Wahrheit kaum mehr als drei Zeilen... Weil jetzt erst...

Noch haben die Wörter Schwierigkeiten mit mir. Jemand, dem das egal ist, mag keine ~~faulen~~ Ausreden und nagelt mich auf meinen Beruf fest. Schon als junger Spund hätte ich, fix mit Worten, bei einer Springerzeitung ^{voluntiert}, ~~dann~~ ^{habe} gekonnt die Kurve gekriegt, für die ~~linke~~ ^{FAZ} Zeilen gegen Springer geschunden, mich ^{später} als Söldner von Nachrichtenagenturen kurzgefaßt und lange Zeit freiberuflich all das zu Artikeln verknüpft, was frisch vom Messer gesprungen sei: Täglich neues. Neues vom Tage.

Mag schon sein, sagte ich. Aber nichts anderes hat ~~meine~~ ^{Umjahrs} ~~Wenigkeit~~ gelernt. Wenn ich jetzt beginnen muß, mich selber abzuwickeln, wird alles, was mir schief ^{gegungen} ist, dem Untergang eines Schiffes zuzuschreiben sein, weil nämlich, weil ~~damals~~ ^{damals} Mutter ^{hochschwanger}, weil ich überhaupt nur zufällig lebe.

Und schon bin ich abermals jemand zu Diensten, darf aber vorerst von meinem bißchen Ich absehen, denn diese Geschichte fing lange vor mir, vor mehr als hundert Jahren an, und zwar in der mecklenburgischen ^{Landeshauptstadt} Schwerin, die sich zwischen sieben Seen erstreckt, mit der Schelfstadt und einem vieltürmigen Schloß auf Postkarten ^{ausgewiesen} und über die Kriege hinweg ^{heilgeblieben} ist.

Anfangs glaubte ich nicht, daß ein von der Geschichte längst abgehaktes Provinznest irgendwen, außer Touristen, anlocken könnte, doch dann wurde der Ausgangsort meiner Story plötzlich im Internet aktuell. Ein Namenloser gab mit Daten, Straßennamen und Schulzeugnissen personenbezogene Auskunft, wollte für einen Vergangenheitskrämer wie mich unbedingt eine Fund —

اسکار انسان سرکشی است که نه تنها در برابر نظام اجتماع، بلکه در مقابل نظام آفرینش به مخالفت برمی‌خیزد او نمی‌خواهد رشد کند، نمی‌خواهد جهان و مردم آن را بپذیرد؛ بنابراین آنان را ریشخند می‌کند و برایشان شکلک در می‌آورد.

در داستان‌هایی که در گذشته، به ویژه در اسپانیا، راجع به عیاران و کارهای شگفتشان نوشته می‌شد، دنیا زشت و بد تصور می‌گردید. در چنین جهانی قهرمان داستان حق داشت به مردم دروغ بگوید و آنان را فریب دهد. در طبل حلبی نیز چنین است، اما با یک اختلاف: اگر نویسنده اسپانیایی از رفتار قهرمان اثر خود دفاع می‌کرد، در طبل حلبی چنین نیست. نویسنده آلمانی هرگز نمی‌کوشد که برای رفتار اسکار دلیل قانع‌کننده‌ای ارائه کند. او حتی گامی فراتر می‌رود و اسکار را وادار می‌کند که به ریش تمام قوانین موجود اخلاقی بخندد. جالب توجه این است که حالات کودکانه اسکار به گراس امکان می‌دهد که اندیشه‌های خود را به بهترین وجه بازگو کند. اسکار دارای طبیعتی ساده و رفتاری بی‌ریا است؛ هرگز ظاهر امور او را نمی‌فریبد و در داوری‌اش تأثیر نمی‌کند. از این رو، آنچه را می‌اندیشد، بدون پرده‌پوشی بیان می‌کند برای او تفاوتی هم نمی‌کند که در چه زمینه‌ای حرف می‌زند: درباره دامن‌های فراخ مادر بزرگش یا راجع به یک اجتماع بزرگ سیاسی؛ در مورد آلت تناسلی مجسمه مردان یا مراسم خسته‌کننده یک تدفین.

۱۶۳

اما هنر گراس این است که نه تنها با موشکافی، بلکه با تجربه‌کسی که به جهان از زاویه‌های گوناگون می‌نگرد، به شرح داستان می‌پردازد. دلیل آن نیز روشن است: اسکار، هم کودکی آزاد و صریح است و هم مردی جهان‌اندیده و سرد و گرم چشیده.

اسکار با تمام طنزی که در آفرینشش به کار رفته است، انسان خوشبختی نیست. دلیل؟ - او نمی‌تواند خود را با محیطش هماهنگ کند. از این رو، پیوسته آرزو می‌کند که باز به صورت جنین در آید و به زهدان مادرش باز گردد. اینکه او گاه‌گاه زیر دامن مادر بزرگش، در تابوت، در قبر و در کمد پنهان می‌شود، مؤید همین نظر است. این مطلب نیاز به توضیح دارد:

دست کم از زمان فروید به این سو می‌دانیم که انسان به سبب پای بند بودن به معیارهای اجتماعی، موجود خوشبختی نیست. آزادی، طبیعی‌ترین نیاز بشر است. اما بشر، آزاد نیست. انسان بالغ می‌خواهد مانند کودکان گرفتار قید و بند نباشد، ولی اجتماع به او چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد. به عبارت دیگر: جامعه از افراد می‌خواهد که صدای «کودک درون» خود را خفه کنند و نقش «آدم عاقل و بالغ» را ایفا نمایند. اما اسکار چه می‌کند؟ او می‌کوشد که صدای آدم عاقل و بالغ را در خود بکشد و مانند کودکی بی‌قید با زندگی به بازی برخیزد.

برای اسکار گریز به دنیای کودکی تنها یک واکنش روانی نیست، بلکه در حکم نقابی است که چهره خود را پشت آن پنهان می‌کند او، هم در بیرون دنیای دیگران قرار دارد و هم در مرکز آن؛ او

به این دنیا، هم از نقطه‌ای دور نگاه می‌کند و هم از زاویه‌ای کاملاً نزدیک. به سخن دیگر، اسکار و گراس در اینجا کاری می‌کنند که دوربین فیلمبرداری انجام می‌دهد: تغییر دادن فاصله‌ها و زاویه‌ها. اگر رمان طبل حلبی شبیه سیرکی خیالی است که در آن آدم‌های غیر عادی، صحنه‌های عجیب و وقایع شگفت با هم در می‌آمیزند، اما محل آن را شهرهایی تشکیل می‌دهند که کاملاً واقعی هستند.

یکی از ویژگی‌های طبل حلبی این است که در آن بجز اسکار شخصیت‌های دیگر به صورت طرحی ناتمام باقی می‌مانند. از بین این شخصیت‌ها، گراس برای نشان دادن یهودیان شیوه‌ای ویژه خود دارد. او هرگز نمی‌کوشد که مانند برخی از نویسندگان آلمانی به گونه‌ی مبالغه‌آمیزی ستایشگر آنها باشد، بلکه چهره‌ی آنان را چنانکه هست نشان می‌دهد. گراس تنها در مورد یهودیان چنین نمی‌کند، درباره‌ی لهستانی‌ها و نازی‌ها نیز شیوه‌ی مشابهی دارد؛ هرگز از واقعیت دور نمی‌شود و در نشان دادن جنبه‌های مثبت یا منفی مبالغه نمی‌کند.

گفتیم که لحن گراس در توصیف صحنه‌ها تند و بی‌پروا است. مثلاً در صحنه‌ای تعریف می‌کند که چگونه بچه‌ها از پیشاب خود معجون می‌سازند که شبیه سوپ است و اسکار را وادار می‌کنند که آن را بخورد. یا در جای دیگر به تفصیل شرح می‌دهد که چطور سر یک اسب مرده مادر اسکار را به تهوع می‌اندازد. بخش‌های دیگر رمان نیز همه گواه بر این نکته‌اند که گراس بی‌آنکه کوچک‌ترین هراسی از واکنش خواننده داشته باشد، با صراحت تمام از مسائل گوناگون سخن می‌گوید.

خلاصه کنیم: گراس دنیایی را که در آن زندگی می‌کند، مسخ شده می‌داند؛ به همین سبب نیز آن را مسخره می‌کند. او اسکار را به صورت موجودی غیر طبیعی نشان می‌دهد، چون معتقد است که انسان روزگار ما از نظر معنوی ناقص الخلقه است. اسکار مانند درختی است که ریشه ندارد؛ سرخوردگی و بی‌سامانی او از یک سو به یوزف کا در رمان «قصر» شباهت دارد و از سوی دیگر نمایشنامه «در انتظار گودو» را به یاد می‌آورد. با اینهمه، در اینجا اختلاف بزرگی هست: در رمان کافکا در هر صورت قصر وجود دارد، اگر چه یوزف کا اجازه ورود به آن را نمی‌یابد. در نمایشنامه بکت، گودو هست، اگر چه نمی‌آید - اما اینجا...؟ ما وقتی طبل حلبی را می‌خوانیم، گویی صدای لیر پیر را می‌شنویم که در تنهایی شکوه می‌کند: «چه کسی به من می‌گوید، من که هستم؟» یا جمله سوفوکل را به خاطر می‌آوریم که: «هیچ چیزی هراسناک‌تر از انسان نیست.»

منابع:

Bücher, Heiko: «Günter Grass». in: *Deutsche Literatur seit 1945*. Hrsg. von Dietrich Weber. Stuttgart 1968. S. 455 - 483.

Durzak, Manfred: «Fiktion und Gesellschaftsanalyse. Die Romane von Günter Grass», In: *Der deutsche Roman der Gegenwart*. Stuttgart 1973. S. 128 - 193.

Hillmann, Heinz: «Günter Grass' Blechtrommel», In: *Der deutsche Roman im 20. Jahrhundert II*. Hrsg. Von Manfred Brauneck. Bamberg 1976. S. 7 - 30

Plard, Henri: «verteidigung der Blechtrommel», In: *Text + kritik I*. München 1988. S. 1 - 8

Reich - Ranicki, Marcel: «Günter Grass, unser grimmiger Idylliker», In: *Deutsche Literatur in West und Ost*. Hamburg 1970 . S. 148 - 158.

Schwarz, Willhelm Johannes: *Der Erzähler Gunter Grass*. Bern 1969.

Schwarz, Willhelm Johannes: «Günter Grass», In: *Deutsche Dichter der Gegenwart*. Hrsg. von Benno von Wiese. Berlin 1973. S. 560 - 572.

Tank, Kurt Lothar: *Günter Grass*. Berlin 1965.

انتشارات گام نو منتشر کرد:

- نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی / علی رهنما
 - ثروت و فقر ملل / دیویدس. لندز / دکتر ناصر موفقیان
 - موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران دوره پهلوی / علی اصغر سعیدی و فریدون شیرین گام
 - مصلحت و شریعت / محمد سعید رمضان البوطی / اصغر افتخاری
 - بارت و سینما / رولان بارت / مازیار اسلامی
 - مارکس در دوران پسا کمونیست / استفان سالیوان / شیوا رویگریان
 - کالبد شکافی ذهنیت اصلاح گرایان / حسین سلیمی
- انتشارات گام نو - تهران - خیابان شریعتی - بالاتر از سه راه طالقانی - خیابان نیرو -

Portugal am 31. 12. 89

Arbeitsplan für 1990

Januar: in Portugal: "Schreiben nach Krisenlinie" 25 Seiten
"Rolle für Tüfening" 7 Seiten

12 Zeichnungen: Blei und Graphit

Bildtitel für "Totes Holz"

Nachwort für "Totes Holz": 3 Seiten

in Brehlenhof: Korrektur des Reden.

5 letzte Zeichnung für "Totes Holz".

Februar: in Berlin: Vorbereitung für DDR-Strifenhalle.

in Frankfurt: Rede und Arbeitsanwal.

in Brehlenhof: Titelerei für "Totes Holz"

in Leipzig des Reden:

Tagesbuch:
230 Seiten.
30 Krim-
Kochrezepte
20 Stoffweil-
mungen.
12 Reden.
12 Gedichte.

März: in Leipzig, Pösch, Berlin, Stadtjuni,
eine Woche in Brehlenhof.

April: in Berlin: Stadtjuni → Wahlkampfreise.

Mai: in Brehlenhof → Leipzig (wahlrecht. Jakob und Leonore S.)
Anreise Berlin.

Juni: Anreise Siedlung: Kriminologieband schreiben.
Anreise Berlin - Brehlenhof.

Juli: Stadtjuni, Krüger, Berlin - Brehlenhof

August: Feiern in Siedlung und auf Krüger.

September: Berlin, Pösch, Plänen, Chemnitz, Krüger

Oktober: Brehlenhof - Buchmesse, Berlin: Wahlrede.

November: Wahlkampf in der BRD und Berlin.

Dezember: Wahlkampf, Arbeitsstellungen, Wahlrecht in Leipzig.